

بررسی وجوه تمایز اخلاق و تربیت و معیار اخلاقی زیستن از منظر شهید مطهری

سجاد جنابادی^۱، سارا جنابادی^۲

^۱ مدرس حوزه علمیه زاهدان (نویسنده مسئول)

^۲ دانشجوی ارشد تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

در فرهنگ جوامع بشری، یکی از بحث هایی که امروزه خیلی اهمیت دارد بحث تعلیم و تربیت و اخلاقی زیستن مردم جامعه می باشد؛ انسان چه به عنوان اینکه موجودی اجتماعی است و چه به عنوان اینکه در زاویه ای به سر ببرد نیازمند تربیت و اخلاق است. جوامع اگر به دنبال مدینه فاضله ای برای خود باشند به ناچار نیازمند زندگی اخلاقی خواهند بود. این مقاله که با نگرشی توصیفی در باب مباحث تربیتی و اخلاقی نگاشته شده در صدد است تا به بررسی تفاوت های موجود میان تربیت و اخلاق پرداخته و معیار اخلاقی زیستن و فعل اخلاقی را بیان کند. در این مقاله ابتدا به مفهوم شناسی دو واژه اخلاق و تربیت پرداخته شده و بعد به تفاوت میان تربیت و اخلاق و ملاک و معیارهای فعل اخلاقی اشاره شده و در پایان به نظریه نسبیت اخلاق که از قدیم الایام میان فلاسفه مطرح بوده پرداخته ایم.

واژه های کلیدی: تربیت، اخلاق، معیار اخلاقی، نسبیت اخلاق

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

امروزه بحث تربیت و اخلاق در نجات جوامع بشری نقش بسزایی دارد. اخلاق نه تنها به عنوان اینکه در نجات جامعه نقش دارد بلکه در مباحث فردی و شخصی نیز سهم موثری را ایفا می کند. انسان چه به عنوان اینکه موجودی اجتماعی است و چه به عنوان اینکه در زاویه ای به سر ببرد نیازمند تربیت و اخلاق است. جوامع اگر به دنبال مدینه فاضله ای برای خود باشند به ناچار نیازمند زندگی اخلاقی خواهند بود.

البته گاهی تصور می شود که اخلاق و تربیت به یک معناست؛ اما امروزه بین این دو مفهوم تفاوت هایی را مطرح کرده اند تا جایی که صاحب نظران بین این دو حوزه را تفکیک کرده و این دو را علم مستقل به شمار می آورند.

حال سؤالاتی مطرح می شود از قبیل اینکه چه تفاوت هایی میان اخلاق و تربیت وجود دارد؟ معیار اخلاقی زیستن چه می باشد؟ به تعبیر دیگر چه چیز باعث می شود تا فعلی را اخلاقی بدانیم و فعل دیگری را غیر اخلاقی؟ و یا اینکه اخلاق جزء

امور مطلق است یا نسبی؟ به تعبیر دیگر امور اخلاقی ثابت اند و یا اینکه با توجه به شرایط و زمانه تغییر پیدا می کنند؟ از سوی دیگر، مسئله تربیت و اخلاق یکی از مسائلی است که همواره میان اندیشمندان مسلمان مورد بحث و نظر بوده است و این خود اهمیت این مساله را به خوبی نشان می دهد. در این راستا، تحقیقات و کتب فاخر و ارزشمندی نیز به منصفی ظهور رسیده است که می تواند مرجع خوبی برای پاسخگویی به این سؤالات مذکور باشد که برخی از این کتبی که در این زمینه به عرصه نگارش در آمده اند عبارتند از:

یک. کتاب تعلیم و تربیت اسلامی؛ نوشته مرتضی مطهری

دو. کتاب فلسفه اخلاق؛ نوشته مرتضی مطهری

سه. کتاب فلسفه اخلاق؛ نوشته علامه محمد تقی مصباح یزدی

مفهوم واژه اخلاق

یکی از واژگانی که در بین همه زبانها رایج است و شیوع دارد واژه اخلاق می باشد. در هر زبانی معمولاً لغتی معادل این

لغت وجود دارد. چنانکه استاد مطهری می فرماید: ((همه اخلاق و قهرا ضد اخلاق را می شناسد.)) (مطهری، ۱۳۷۲: ۱۶)

اخلاق واژه ای است عربی بر وزن افعال که مفرد آن ((خلق)) می باشد. واژه خلق در لغت به معنای سرشت، طبیعت،

سجیه و ویژگی های نفسانی انسان می باشد. اعم از اینکه این ویژگی ها ممدوح و پسندیده باشند مانند شجاعت و عدالت و یا

اینکه قبیح و ناپسند باشند مانند ترس.

اخلاق در اصطلاح

اخلاق در اصطلاح از سوی دانشمندان معانی و تعاریف مختلفی برای آن ذکر کرده اند از مهمترین این تعاریف که استاد مصباح یزدی نیز در کتاب فلسفه اخلاقش آنها را ذکر کرده عبارتند از :

۱. صفات راسخ نفسانی : صفات و هیئت های پایدار در نفس که موجب صدور افعالی متناسب با آنها به طور خود جوش و بدون نیاز به تفکر و تأمل از انسان می شوند.

۲. صفات نفسانی : هرگونه صفت نفسانی است که موجب پیدایش کارهای خوب یا بد می شود؛ چه آن صفات نفسانی به صورت پایدار و راسخ باشد و چه به صورت ناپایدار و غیر راسخ ، و چه از روی فکر و اندیشه حاصل شود و یا بدون تفکر و تأمل سرزند.

۳. فضایل اخلاقی : گاهی واژه اخلاق صرفاً در مورد اخلاق نیک و فضایل اخلاقی به کار می رود ؛ مثلاً وقتی گفته می شود ((فلان کار اخلاقی است)) یا ((دروغ گوئی کاری غیر اخلاقی است))، و یا زمانی که گفته می شود ((عصاره اخلاق عشق و محبت است)) منظور از اخلاق ، تنها اخلاق فضیلت است. این معنا از اخلاق ، در زبان انگلیسی هم رایج است و غالباً تعبیر ((اخلاقی)) (ethical) معادل با ((درست)) یا ((خوب)) و مقابل آن، یعنی ((غیر اخلاقی)) (unethical) به معنای ((نادرست)) و ((بد)) است. (مصباح یزدی ، ۱۳۹۱: ۲۰) اما بیشترین معنایی که در علم اخلاق کاربرد دارد و معمولاً برای تعریف اخلاق به کار می برند همان معنای نخست می باشد.

واژه شناسی تربیت

تربیت مصدر باب تفعیل نیز واژه ای عربی است که از ریشه ((ربو)) می باشد و به همین دلیل که ناقص می باشد مصدرش بر وزن ((تفعله)) آمده است مانند تزکیه. البته برخی نویسندگان عرب زبان تربیت را از ماده ((ربب)) می دانند. (راغب اصفهانی ، ۱۳۷۴: ۳۴۰)

آن طور که از گفتار اهل لغت بدست می آید ((ربو)) به معنای زیادت ، فزونی و علو و رشد می باشد. لذا به همین خاطر در عرب به تپه ((ربوه)) گویند ، چرا که تپه نسبت به سطح زمین بر آمده تر است. (احمد بن فارس ، ۱۴۰۴: ۴۸۳) و ربا نیز از همین ریشه است و به این دلیل ربا گویند که بر مال چیزی افزوده می شود. (همان). در علم صرف نیز معنای گوناگونی را برای باب تفعیل ذکر کرده اند از جمله : تعدیه ، تکثیر ، سلب ، معنای ثلاثی مجرد و ... (محمدی ، ۱۳۸۲: ۹۸) اما آنچه به نظر می رسد تربیت که مصدر باب تفعیل است به همان معنای کثرت می باشد.

تربیت در اصطلاح

تعریف واحدی را در اصطلاح در مورد تربیت نمی توان ارائه داد چرا که هر یک از دانشمندان با توجه به مبنایی که در مورد هستی شناسی و انسان شناسی دارند تعریف خاصی از تربیت ارائه کرده اند چنانکه مطهری تربیت را، به معنای پرورش استعداد هایی که در درون انسان قرار دارند، دانسته است. (مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲: ۶) و یا برخی تربیت را، فرایند کمک و یاری رسانی به متربی برای ایجاد تغییر تدریجی در گستره زمان، در یکی از ساحت های بدنی، ذهنی، روحی و رفتاری که به واسطه عامل انسان دیگر به منظور دست یابی وی به کمال انسانی و شکوفا سازی استعداد های او یا بازدارندگی و اصلاح صفات و رفتارهای اوست، می دانند (اعرافی، ۱۳۸۷: ۲۸)

تفاوت میان دو حوزه اخلاق و تربیت

گاهی چنین تصور می شود که اخلاق و تربیت به یک معنا است؛ اما امروزه بین این دو مفهوم تفاوت هایی را مطرح کرده اند تا جایی که صاحب نظران بین این دو حوزه را تفکیک کرده و این دو را دو علم مستقل به شمار می آورند و عده ای به سمت علم و فلسفه اخلاق رفته و عده ای دیگر به علوم تربیتی گرایش پیدا کرده اند؛ هر چند که اخلاق را نوعی تربیت نیز می توان به شمار آورد. ولی همان گونه که از معنای این دو بدست می آید اخلاق امری مختص به انسان می باشد ولی تربیت را می توان هم در مورد انسانها و هم در مورد حیوانات به کار برد و قداستی نیز در مفهوم آن وجود ندارد چنانکه اندیشمند متفکر اسلامی شهید مطهری در این رابطه می فرماید:

((تربیت با اخلاق تفاوت دارد، تربیت مفهوم پرورش و ساختن را می رساند و بس. از نظر تربیت فرقی نمی کند که تربیت چگونه و برای چه هدفی باشد؛ یعنی در مفهوم تربیت، قداست نخواهید که بگوییم تربیت یعنی کسی را آن طور پرورش بدهند که یک خصایص مافوق حیوان پیدا کند، بلکه تربیت جانی هم تربیت است و این کلمه در مورد حیوانات نیز اطلاق می شود. یک سگ را هم می توان تربیت کرد، اعم از اینکه تربیت شود برای اینکه با صاحبش رفتار خوبی داشته باشد و یا برای اینکه خانه را پاسبانی کند. اما در مفهوم اخلاق قداستی نهاده شده است و لهذا کلمه اخلاق را در مورد حیوان به کار نمی برند. مثلاً وقتی اسبی را تربیت می کنند، نمی گویند که به او اخلاق تعلیم می دهند. اخلاق اختصاص به انسان دارد و در مفهومش نوعی قداست خواهد بود.)) (مطهری ۱۳۹۲: ۶۸)

لذا همان طور که مشخص شد این دو فن و حوزه هر کدام مستقل می باشند و هر دو به یک معنا نمی باشند و زمانی که سخن از تربیت به میان می آید مراد مطلق پرورش می باشد حال به هر نحو و صورتی که باشد و این بستگی به ما دارد که شخص

را برای چه هدفی پرورش بدهیم؛ بر خلاف علم اخلاق که تابع غرض و هدف ما نیست بلکه با توجه به قداستی که در مفهوم آن نهفته باید معیار و ملاک قداست را بدست آورده و بر همان اساس و معیار باید اخلاق را معنا کرد.

معیار اخلاق

انسان یک سلسله افعال طبیعی دارد فی المثل غذا می خورد، آب می آشامد، وقتی کسی به او تجاوز کرد از خودش دفاع می کند و... در همه این موارد انسان مورد ستایش قرار نمی گیرد ولی گاهی اوقات انسان یک سری کارهایی را انجام می دهد که مافوق افعال طبیعی و مافوق کارهای حیوانی است؛ فی المثل انسان بدون هیچگونه الزام و اجباری به دیگران خدماتی را انجام می دهد و همواره چنین رفتارهای او مورد ستایش از ناحیه دیگران قرار می گیرد که به چنین افعالی فعل اخلاقی گویند. حال پرسش مطرح می شود که معیار و ملاک فعل اخلاقی چیست؟

۱. غیر

برخی ملاک و معیار اخلاق را بر غیر دوستی دانسته اند بدین معنا که انسان با توجه به غریزه ای که در درونش نهفته اصالتاً به سمت جلب منافع خود می رود و هر گاه انسان از منفعت خود دست کشید و به سمت جلب منفعت برای دیگران رود کار وی اخلاقی می شود.

البته این معیار غیر دوستی براساس عواطف انسانی می باشد و در مقابلش کارهای طبیعی و عادی قرار دارد که از میل های طبیعی انسان سرچشمه می گیرد و این همان چیزی است که در اخلاق از آن به عنوان محبت یاد می شود. از منظر امام علی (ع) بالاترین محبت ها، محبت به خداوند است، زیرا خداوند لطف و رحمت و واسع خویشت را بر انسان گسترده است و امیرالمومنین علی (ع) در نهج البلاغه به گونه ای به آن اشاره می کند که انسان را به سوی خداوند می کشاند از آنجا که می فرماید: ((و از فزاین رحمت او عطایابی را مسالت نمایی که جز او نتواند آنها را به تو عنایت فرماید از فزونی عمرها و صحت بدن ها و گسترش روزی ها. سپس خداوند متعال کلید های گنجینه های نعمت هایش را در اختیار تو قرار داده با اجازه و رخصت در مسالت از او. هر وقت بخواهی درهای نعمت او را به وسیله دعا بر روی خود باز کنی و انبوه رحمتش را بسوی خود سرازیر نمایی.)) (سید رضی، ۱۳۸۷: ۳۱۸).

اخلاقی بودن در این معنا آن است که انسان از ((خود)) خارج شود و به غیر خود برسد. و ((من)) وجودی او تبدیل به ((ما)) شود. که دو نقد اساسی را می توان به این نظریه وارد ساخت، نخست آنکه این معنا نمی تواند صد در صد درست باشد چرا که همانطور مشخص شد اخلاق از مختصات انسانی است و حتی حیوانات نیز می توانند به غیر نفع برسانند فی المثل محبت مادرانه ای که در حیوانات نیز وجود دارد و با توجه به غریزه اش حیوان نیز به بچه اش محبت می کند و به او نفع می رساند؛ لذا نمی توان گفت که کار آن حیوان نیز اخلاقی است.

و دوم اینکه هر محبتی اساسا اخلاقی نیست چنانکه شهید مطهری در نقد این نظریه می گوید: ((این نظریه صدی پنجاه صحیح است ولی صدی پنجاه صحیح نیست.)) (مطهری، ۱۳۷۲: ۵۱)

چرا که خیلی از محبت ها هر چند قابلیت ستایش و مدح پذیری را داشته باشند ولی روشن و بدیهی است که هر مدحی اخلاقی نیست. در اخلاق باید عناصر اختیار و اکتساب انسانی را نیز در نظر گرفت و این نظریه بر اساس غریزه است که منافات با اختیار دارد.

۲. خدا و دین

برخی معیار فعل اخلاقی را خدا می دانند یعنی اگر انسان معتقد به خدا نباشد و بیندیشد که جهان را خدایی نیست همه چیز برایش جایز می شود. با توجه به این نظریه همواره در افعال اخلاقی پای دین در میان است یعنی اگر دین بگوید که این کار خوب است، خوب می باشد و آن کار بد است، بد می باشد. چنین افعالی که بر اساس باید ها و نباید ها مطرح است را افعال اخلاقی گویند.

البته این بیان هم بیان تامی نیست چرا که واضح و مبرهن است که خیلی ها در بلاد کفر هم که زندگی می کنند و به هیچ مکتب و دینی هم ملتزم نمی باشند ولی در عین حال گاهی افعالی از آنان سر می زند که مورد ستایش قرار می گیرند؛ لذا نمی توان گفت که کار اخلاقی فقط مختص کسانی است که پایبند به دین می باشند.

۳. اختیار

البته برخی خواسته اند که اخلاق را با اختیار انسانی پیوند بزنند و فعل اخلاقی را اینگونه معنی کرده اند که فعل اخلاقی فعلی است که ناشی از دگر دوستی باشد ولی با این شرط که انسان آن را با اختیار کسب کند. این معنا هم نمی تواند تعریف جامعی باشد از فعل اخلاقی؛ زیرا خیلی از اموری که یک خلق عالی محسوب می شوند را نمی توان از باب دگر دوستی دانست فی المثل در حوزه اخلاق صبر و استقامت یک نوع خلق عالی است و انسانی که در حوزه رفتاری اش فردی با روحیه و مقاوم باشد هدفش دگر دوستی نیست و حتی رذایل اخلاقی هم همینگونه می باشند و هدف در آنها هم غیر دوستی نمی باشد. لذا نمی توان گفت افعال اخلاقی افعالی اند که همواره بر اساس غیر دوستی باشند؛ بلکه در بسیاری از موارد افعال اخلاقی اند که هدف در آنها غیر نمی باشد.

البته امکان دارد از این نظریه، تعبیر به ایثار بکنیم و ملاک و معیار فعل اخلاقی را ایثار بدانیم که دوباره این نظریه با این نقد روبرو می شود که ممکن است خیلی از اوقات انسان ایثارش برای دگر دوستی نباشد بلکه برای شهرت و یا تعصبات قومی و قبیله ای باشد. چنانکه مطهری در این باره می گوید: ((خیلی اوقات اتفاق می افتد که افرادی تحت تاثیر احساسات خاص میهنی یا غیر میهنی یا خودخواهی و یا برای اینکه نامشان در تاریخ بماند، حتی خود را فدا هم می کنند. تازه این افراد،

خودخواهان بزرگی نیز هستند. پس صرف ایثار را نمی توان معیار فعل اخلاقی نامید، زیرا ایثار با خودخواهی هم جور در می آید.)) (مطهری، ۱۳۹۲: ۷۰)

۴. وجدان

برخی در باب معیار اخلاقی نظریه وجدانی را مطرح کرده اند، آنان بر این عقیده اند که خداوند متعال در درون انسانها نیرویی را قرار داده است که از درون انسان به او راهنما و فرمان می دهد که این نیرو را نه می توان عقل و نه می توان غریزه و عاطفه دانست. نیرویی جدای از این دو که به انسان الهاماتی می کند؛ البته این گروه کار طبیعی را نیز اینگونه تفسیر می کنند که کار طبیعی امری است که انسان الهامش را از ضمیر خود نمی گیرد بلکه از غرایز خود می گیرد مثل غذا خوردن و ... این نظریه را کانت فیلسوف معروف آلمانی در علم اخلاق مطرح کرد و او برای ضمیر انسانی خیلی اهمیت قائل بوده چنانکه گویند بر روی قبرش حک شده که: دو چیز است که انسان را همواره به اعجاب و امید دارد و هر چه آن دو را مطالعه می کند بر اعجابش می افزاید: یکی آسمان پرستاره ای که بالای سر ما قرار دارد، و دیگری وجدانی که در ضمیر ما قرار گرفته است (مطهری، ۱۳۷۲: ۶۱) این نظریه در عین حال که از نکات عالی برخوردار بوده قابل تامل هم است زیرا در این نظریه عقل نظری جایگاهش را از دست داده بود. زیرا نظریه کانت بر این مبنا بود که همه چیز را می توان از وجدان بدست آورد و عقل نظری هیچ کمکی در مسائل به ما نمی تواند بکند و از طریق عقل نظری هیچ یک از مسائل قابلیت اثبات را ندارد. که البته بطلان این حرف خیلی مبرهن است زیرا حداقل این است که عقل می تواند مویدی در کنار وجدان باشد و همواره او را تایید کند.

۵. زیبایی

یکی دیگر از نظریه هایی که درباره معیار فعل اخلاقی ذکر کرده اند زیبایی است. عده ای اخلاق را از مقوله زیبایی می دانند. می گویند اگر انسانها زیبایی کارهای اخلاقی را حس و درک کنند دیگر دنبال کارهای ضد اخلاقی نمی روند؛ چرا یک فرد دروغ می گوید؟ چون لذت و زیبایی راست گفتن را حس و درک نکرده است.

اشکالی که در این خصوص می توان گرفت این است که تعریف جامعی را تا کنون کسی نتوانسته از زیبایی ارائه دهد. لکن در این میان تعاریفی را ذکر کرده اند از جمله تعریفی که افلاطون از زیبایی ارائه کرده که: زیبایی هماهنگی میان اجزا است با کل؛ یعنی اگر یک کل داشته باشیم مثل ساختمان، چنانچه همه اجزایش با یک تناسب معینی در آن به کار رفته باشد، آن کل زیباست که به تعریف مذکور هم ایراداتی وارد است و نمی توان تعریف جامعی باشد (مطهری، ۱۳۷۲: ۸۸)

۶. علم آموزی

افرادی مثل سقراط حکیم معیار فعل اخلاق را علم می دانند. او بر این عقیده است که اگر مردم بیاموزند، همان علم آموزی و دانایی برای آنان اخلاق است. لذا با توجه به این نظریه باید به گسترش اخلاق و تربیت در جامعه بیشتر به علم آموزی تکیه کرد و هرچه مردم نادان تر و جاهل تر باشند جامعه دور از اخلاق خواهد بود.

۷. حسن و قبح ذاتی افعال

قدما معیار فعل اخلاقی را این می دانستند که کار اخلاقی کاری است که حسن ذاتی دارد و در مقابل آن کار ضد اخلاقی وجود دارد به تعبیر دیگر، کاری ضد اخلاقی است که ذاتا قبیح باشد فی المثل عقل هر انسانی می یابد که صدق و راستی ذاتا خوب است و دزدی ذاتا بد است. آنها بر این عقیده بوده اند که حاکم بر وجود انسان یا قوای حیوانی و شهوانی است و یا عقل بر انسان حکومت می کند و هر گاه حکومت عقل بر ابعاد انسانی سیطره یافت، عقل به راحتی خوبی و بدی افعال را درک می کند و انسان اخلاقی در نظر آنها کسی است که عقل بر او حکومت می کند و در مقابل انسان غیر اخلاقی، فردی است که قوای شهوت و غضب و واهمه بر او حاکم است. به این نظریه هم نمی توان به صورت تام نگریست زیرا خود قدما در خصوص این مسئله یعنی حسن و قبح ذاتی افعال چندان پایه ای برای آن قائل نبوده اند.

۸. هوشیاری

نظر دیگری نیز در باب معیار فعل اخلاقی مطرح کرده اند که در آن نوعی مصلحت اندیشی نهفته است؛ این نظریه را که غالبا مادیون مطرح کرده اند و راسل نیز از آن دفاع می کند و به تعبیر مطهری این نظریه به عقل فردی یا عقل دور اندیش نام دارد عبارت است از اینکه انسان در منظر خود حساب می کند که رعایت مصلحت را در تعامل با دیگران داشته باشد فی المثل اگر انسانی به دیگران تجاوز نمی کند چون ترس در او وجود دارد که او هم به من تجاوز می کند. خود راسل در این باره می گوید: مثلا من گاو همسایه را هرگز نمی دزدم زیرا می دانم که اگر من گاو او را بدزدم، آن همسایه یا دیگری گاو مرا می دزدد. یا مصلحت من در این است که دروغ نمی گویم، چون اگر دروغ بگویم دیگران هم دروغ می گویند. (مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت اسلامی، ص ۷۹)

و ایراد اساسی این نظریه هم این است که جامعه دو قطبی در نظر گرفته شده است زیرا فرض در این مسئله و نظریه این است که یک طرف قوی و طرف دیگری ضعیف است و فرض صحیح در باب اخلاق بر این اساس بوده که اخلاق در جایی حکومت دارد که قدرت ها مساوی باشند.

۹. نظریه اسلام

همان طور که بیان شد هر صاحب نظریه ای در باب معیار های اخلاقی دست روی یک نقطه ای گذاشته اند. برخی معیار اخلاقی زیستن را وجدان ، برخی دین ، برخی علم آموزی و ... معرفی کرده اند. اما اگر مراجعه به متون اسلامی کرده در می یابیم که خداوند انسان را دو بعدی آفریده و در وجود او روحی قرار داده که شگفت آور است.

به تعبیر مطهری روح انسان یک دنیای عجیبی است. عجیب ترین دنیاهای عالم ، دنیای روح و روان انسانی است (مطهری ، مرتضی ، ۱۳۷۲: ۱۱۸) هر ملتی و مکتبی روی یکی از خصلت های روحی انسان دست گذاشته است لذا می بینیم برخی از مکتب ها حماسی ، برخی دارای روحیه زهد و ریاضت می باشند. از نظر قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیهم السلام) مکتب جامع مکتبی است که بتواند میان تمام استعداد های بشری تعادل ایجاد کند و تمامی استعدادهای انسان را بدون هیچگونه افراط و تفریطی به حرکت در آورد.

لذا همه این نظریاتی که درباره معیار و ملاک فعل اخلاقی مطرح شده بود را به تعبیری می توان گفت درست است و ضرورتی هم ندارد که فعل اخلاقی را محدود و منحصر به این امور بدانیم. البته لازمه اینها این است که بر پایه اعتقاد مذهبی قرار بگیرند چنانکه مطهری در این باره می گوید: ((بنابراین در اصول تربیتی ، آن ریشه اصلی که باید آن را آبیاری کرد همان اعتقاد به خداست و در پرتو اعتقاد به خدا ، هم باید احساسات نوع دوستانه را تقویت کرد ، هم حس زیبایی را پرورش داد ، هم اعتقاد به روح مجرد و عقل مستقل از بدن را تقویت کرد و هم حتی از حس منفعت جویی آنان استفاده کرد ، همانطور که این کار را در ادیان کرده اند.)) (مطهری ، مرتضی ، ۱۳۹۲: ۹۴) و لذا خالق این جهان هستی سر سلسله معنویات است.

اخلاق نسبی

حال که معیار و ملاک فعل اخلاقی را دانستیم ، این سوال مطرح می شود که آیا یک فعل اخلاقی مطلق است و یا نسبی است؟ یعنی اگر یک خصلتی اخلاقی معرفی شد آیا در همه اعصار و زمانه ها و در همه شرایط و برای هر کسی ، آن خصلت اخلاقی است ؟ و یا برعکس یعنی اخلاق جزء امور نسبی است ، و هیچ صفت و خصلتی را نمی توان گفت مطلقا خوب یا بد است بلکه تابع شرایط و زمانه بوده و متغیر .

این نظریه و پرسش از قدیم الایام میان فلاسفه مطرح بوده و از آن به نظریه نسبیت اخلاقی نام برده اند. (مطهری ، ۱۳۹۳: ۱۲۴)

برای پاسخ به این سوال باید تفکیک و تفاوتی میان اخلاق و آداب قائل بود بدین معنا که یک سری از امور وجود دارد که از آنها تعبیر به اخلاقیات می کنیم و در مقابل یک سری از امور مربوط به آداب است و لهادا اخلاقیات غیر از آداب و رسوم است و اخلاق مربوط به خود انسان می شود ، یعنی اینکه در وجود انسان یک سری غرایزی وجود دارد و هرگاه انسان به این غرایز

نظام بدهد، از این ساماندهی تعبیر به اخلاق می کنیم و مراد از اینکه به غرایز نظام دهید یعنی آنها را تحت حکومت عقل در آورده و عقل بر آنها حکم فرما شود. و یکی از وجود این نیز همین مساله می باشد؛ زیرا عقل به تنهایی از عهده این غرایز بر نمی آید، دین با تکالیفی که دارد، این نظام دهی را برای غرایز مشخص می کند. لذا اخلاقیات اموری مطلق هستند ولی در آداب مربوط به نظام دهی غرایز نمی باشند بلکه مربوط به این است که انسان یک سری از فنون و صنعت ها را بیاموزد فی المثل انسان احتیاج دارد که نوشتن را بیاموزد، برخی نیاز دارند که خیاطی را یاد بگیرند و ... این امور که جزء آداب می باشند؛ نسبی اند و ممکن است با شرایط و زمانه تغییر کنند.

نتیجه گیری

میان تربیت و اخلاق تفاوت وجود دارد. تربیت مفهوم پرورش را می رساند و از نظر تربیت فرقی نمی کند که تربیت چگونه و برای چه هدفی باشد؛ بر خلاف علم اخلاق که در مفهوم آن قداستی نهفته است. و علم اخلاق تابع غرض و هدف ما نمی باشد؛ بلکه باید معیار و ملاک قداست را بدست آورده و بر همان اساس اخلاق را معنا کرد.

هر مکتبی معیار اخلاقی را به گونه خاصی بیان کرده اند برخی معیار اخلاقی را وجدان، برخی علم آموزی و زیبایی و برخی عاطفه و غیر دوستی دانسته اند. اما از نظر اسلام باید در بین تمام استعدادهایی که در روح انسان وجود دارد تعادلی ایجاد کرده و هر یک از موارد مذکور به تنهایی و مستقل و به صورت تام نمی توانند معیار اخلاقی باشند. لذا از نظر اسلام ضرورتی ندارد که فعل اخلاقی را منحصر و محدود به هریک از این نظریات مذکور بدانیم؛ البته از نظر اسلام لازمه اینها این است که بر پایه اعتقاد مذهبی قرار بگیرند، چنانچه می دانیم خداوند متعال به رعایت اخلاق نیکو اهمیت زیادی داده اند، از جمله در آیه ۸۳ سوره بقره می فرمایند: ((و قولوا للناس حسنا)) با مردم به نیکی سخن بگویید.

منابع

نهج البلاغه

ابن فارس بن زکریا، ابوالحسین احمد. (۱۴۴۰ق). معجم مقاییس اللغه، به تحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی .

الاصفهانى، الراغب (بی تا). المفردات فی غریب الفاظ القرآن. تهران: المکتب المرتضویه.

اعرافى، علیرضا. (۱۳۸۷)، فقه تربیتی: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه .

قریشی، باقر شریف. (۱۳۹۹ق). النظام التربوی فی الاسلام، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.

محمدی، حمید. (۱۳۸۲). صرف متوسطه، قم: انتشارات دارالذکر.

مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۱). فلسفه اخلاق، تحقیق و نگارش: احمد حسین شریفی، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی

امام خمینی .

مطهری، مرتضی. (۱۳۹۲). تعلیم و تربیت در اسلام. تهران: انتشارات صدرا

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۲). فلسفه اخلاق. تهران: انتشارات صدرا.

مطهری، مرتضی. (۱۳۹۳). اسلام و مقتضیات زمان. تهران: انتشارات صدرا.

